

نگاه به تئاتر

خانه های اجاره ای

ابوالفضل عمادآبادی

تحلیل

مشخص است که من تخصصی در هنر نمایش ندارم. این متن بیشتر ادای احترامی است برای اثری که حرفه‌هایی برای گفتن دارد. دلم می‌خواست متنی طولانی تر بنویسم اما چون اثر در حال اجرا بود سعی کرده ام جوری بنویسم که داستان لو نرود.

۱ پارچه‌هایی سفید که پرچم صلح اند در اهتزاز و پرندگان پیام آور صلح در قفس، هر دو پیش چشم ما بر آسمان، اولین تصویر نمایش خانه های اجاره ای است. مستوره که حافظ پرچم های صلح است مدام در طول نمایش آنها را با دقت تا می‌زند، در طول نمایش از این سو به آنسو می‌برد، می‌شورد به پرچم های صلح چنگ می‌زند. هر بار آنها را تا می‌زند و دوباره آویزان می‌کند. یک بار هم با عصبانیت سفیدی صلح را بر زمین می‌کوبد.

گفت: از آن فلان کس. گفت: پیش از آن؟
گفت: از آن پدر فلان کس. گفت: همه کجا شدند؟
گفت: برفتند و بمردند.
گفت: پس نه رباط این بود که یکی می‌آید و یکی می‌گذرد؟

این بخش از روایت تحول ابراهیم ادهم را از تذکره اولیا عطار آورده ام و سوالم این است. چه کسی مالک یک سرزمین است و چه کسی در سرزمینی به عاریه اقامت دارد؟ یک انسان تا چند نسل پیش از خود اگر والدین و اجدادش در سرزمینی متولد شده باشند و از دنیا رفته باشند حق دارد خود را در آن سرزمین صاحب خانه بداند؟

۳ «مستوره مهاجر» زنی که حافظ صلح است و در پی گسترش دوستی و صلح و آزادی، زنی که تنها دارایی اش، تنش را در کودکی به قربانگاه صلح فرستاده اند و حالا خودش تنش را برای صلح و آزادی در میان گذاشته است، «آزاد» مردی که با جنگ خو دارد، پرندگان پیام آور صلح را در قفس می‌خواهد، اما رام عشق مستوره شده است و خویش را کنار گذاشته.
او آزاد شده به درایت مستوره است. اگرچه هنوز پایش در بند است. «معتمد» هم یک سوی این جنگ است. در کودکی مادر را در جنگ از دست داده و از کودکی با جنگ خو گرفته.

۲ ناگاه مردی با هیبت از در درآمد. چنانکه هیچ کس را از حشم و خدم زهره نبود که گوید تو کیستی؟ جمله را زبان‌ها به گلو فرود همچنان می‌آمد تا پیش تخت ابراهیم.
گفت: چه می‌خواهی؟
گفت: در این رباط فرو می‌آیم.
گفت: این رباط نیست. سرای من است اتو دیوانه ای.
گفت: این سرای پیش از این از آن که بود؟
گفت: از آن پدرم.
گفت: پیش از آن؟
گفت: از آن پدر پدرم.
گفت: پیش از آن؟